

رمل‌های فتح‌المبین به روایت سرتیپ بسطامی



رزمندگان ایرانی به وسیله «اسنپی» و گاهی هم به وسیله «برنو»های لوله بلند، از جانب ضدانقلاب و تک‌تیراندازان عراقی بارها مورد اصابت قرار گرفته بودند. برای همین به ذهن رسید که در آینده در سنگرهای مقابل دشمن، افراد تیرانداز ویژه ما از وجود این «اسلحه دروزن» بهره خوبی خواهند برد و تلافی خواهند کرد...

رزمندگان ایرانی به وسیله «اسنپی» و گاهی هم به وسیله «برنو»های لوله بلند، از جانب ضدانقلاب و تک‌تیراندازان عراقی بارها مورد اصابت قرار گرفته بودند. برای همین به ذهن رسید که در آینده در سنگرهای مقابل دشمن، افراد تیرانداز ویژه ما از وجود این «اسلحه دروزن» بهره خوبی خواهند برد و تلافی خواهند کرد...

به گزارش سرویس «فرهنگ حماسه» ایسنا، سرتیپ دوم پیاده «علی عبدی بسطامی» که در دوران دفاع مقدس به عنوان فرمانده گروهان پیاده، افسر عملیات و رئیس رکن سوم گردان پیاده، معاون گردان، سرپرست گردان و فرمانده گردان را بر عهده داشته است در بخشی از خاطرات خود درباره عملیات «فتح‌المبین» می‌گوید: در سطح «گردان 139» حدود 760 یا 670 قبضه تفنگ «کلاشینکف» و خانواده کلاش و «برنو» به پشتیبانی تیپ تحویل داده شد. با توجه به این سلاح‌هایی که در اختیار داشتیم طرحی برای پیشروی به سمت تپه‌های «204» را در منطقه عملیاتی «فتح‌المبین» کشیدیم. با پیشروی موفق نیروهای ایرانی به این موقعیت و تصرف برخی از مواضع دشمن، جعبه آکبند یک قبضه تفنگ لول بلند و بسیار زیبا به اسم آیین نامه‌ای «اسنپی» که مخصوص تک‌تیراندازان بود توجه ما را جلب کرد. این سلاح از خانواده «دراگونف» و در اصطلاح رزمندگان به «قناسه» یا «گرینف» معروف بود. برد زیاد، دقت تیر و زیبایی چوب و لوله و تشکیلات آن خیره کننده است.

این اسلحه علاوه بر دستگاه نشانه روی مکانیکی، مجهز به دوربین مخصوص است و شبکه مدرج صفحه دوربین برد مفید تیراندازی به افراد را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد که بهترین موقعیت شلیک به افراد درجه مسافتی است و برای اندازه‌گیری سایر هدف‌های مورد نظر درجه‌بندی دارد در شب هم با استفاده از باطری می‌توان صفحه مدرج را روشن و هدف را مورد اصابت قرار داد. سربازان همراه جعبه را باز کردند و تفنگ بسته بندی شده در داخل حافظ گریس و رطوبت گیر را به من دادند.

این تفنگ خوش دست و زیبا را مدتی در اختیار داشتم و چندین بار تیراندازی آزمایشی با آن انجام دادم. برد و دقت آن را همه تحسین می‌کردند و من آن را به عنوان سلاح همراه در سنگر نگهداری می‌کردم. به وسیله این نمونه تفنگ دورزن توسط تک‌تیراندازهای عراقی و گاهی هم به وسیله برنوه‌های لوله بلند، از جانب ضد انقلاب بارها افراد ما مورد اصابت قرار گرفته بودند. برای همین به ذهن رسید که در آینده در سنگرهای مقابل دشمن، افراد تیرانداز ویژه ما از وجود این «اسلحه دروزن» بهره خوبی خواهند برد و تلافی خواهند کرد. ظرافت و دقت تیر آن باعث حسادت بعضی از همکاران شده بود. هنگام تحویل سلاح‌ها به تیپ، من جهت شرکت در جلسه‌ای که در «دهلران» تشکیل شده بود گردان را ترک کرده بودم.

فرمانده گروهان ارکان به استناد دستور جمع‌آوری و تحویل سلاح‌های غنیمتی، اسلحه را به پشتیبانی برده و به تیپ تحویل داده بود. برای اجرای این امر ابتدا سرهنگ «فلاح‌تکار» فرمانده وقت گردان را از نگهداری آن ترسانده بود و گفته بود اگر این تفنگ گم شود و یا کسی آن را برای خود ببرد، جنابعالی مسئول هستند و او را متقاعد کرده بود تا به بنده بگوید: «من دستور تحویل آن را داده‌ام.» زیبایی این تفنگ سرهنگ دوم «بیرانوند» را نیز شیفته کرده بود و تا مدتی که او در سمت فرمانده تیپ بود، از آن تفنگ به صورت تفننی برای تیراندازی استفاده می‌کرد.

در این مرحله با وجود انبوه غنائم رها شده در منطقه، از جمله چندین کانکس پر از قطعات خودرویی، تعدادی نفربر و تانک رها شده، سلاح‌های سبک فراوان و سنگرهایی که لوازم زیادی در داخل آنها وجود داشت؛ افراد توجه چندانی به آنها نمی‌کردند و با یک نگاه به داخل آنها به حله می‌رفتند و خود را دگ جمع‌آورد، غنائم نمی‌کردند. سرتیپ علی عبدی بسطامی نفر دوم از راست

یکی دیگر از خاطرات حضورم در منطقه به بهار سال 1361 بازمی‌گردد. گردبادهای شدید و حرکت توده‌های ماسه‌ای در مناطقی از خوزستان و بخشی از «موسیان» استان ایلام به خصوص در بهار و تابستان و در ایامی که نزول بارندگی به تاخیر می‌افتد، امری عادی است؛ که در نقاط مختلف با توجه به وضعیت زمین شدت و ضعف دارد. من بخشی از حدود مرزی ایران و عراق را در طول خدمت خود از «نفت شهر» واقع در استان کرمانشاه تا شهر «بستان» واقع در استان خوزستان را که جریان باد در آن مناطق گردباد ایجاد می‌کند، به صورت حضور طولانی آزموده‌ام و شاهد طوفان ماسه و گردبادهای متعدد در آن نقاط بوده‌ام. در بین این قسمت از مرز، اطراف شمال بستان به خصوص محدوده «فکه»، «رقابییه»، «تنگ زلیجان» و «چزابه» با داشتن تپه‌های ماسه‌ای و حرکت ماسه در این مناطق از شرایط ویژه‌ای برخوردار است.

در بهار 61 که برای اولین بار با این پدیده و گردبادهای متعدد و وسیع مواجه شده بودم، به مشکلات زندگی در این مناطق پی بردم یکی از علل استفاده عمومی افراد این خطه از چفیه، دستار و داشتن عمامه به خاطر جلوگیری از نفوذ ماسه و گرد و خاک می‌باشد. گردبادها و طوفان‌های شن بسیار آزار دهنده است و گاهی تا ساعتی مداومت دارد و ممکن است کار را تعطیل کند. در غرب «عین خوش»، «ابوغویر»، «شیخ موسی»، «شیخ حاوی بیس» و کناره‌های «دویرج» در سال 61 مشکلات زیاد ناشی از وزش ماسه و شن را تحمل کردیم؛ به خصوص هنگام احداث سنگرها و دستکاری کردن طبیعت این معضل بیشتر خودنمایی می‌کرد.

در منطقه «یروه» گرچه در سنگر زیرزمینی را با سه پیچ و خم به بیرون باز کرده بودیم و از آن هم پتو آویزان بود، اما وزش باد

ماسه را به شدت می‌پراکند و از هر روزنه و شکاف و فضایی می‌گذراند این ماسه‌های روان، خوراک و پوشاک و اثاثیه و همه اشیا را می‌پوشاند حتی از لباس‌های زیر عبور می‌کند و باعث خارش در ناحیه گردن و سینه و سر می‌شود. چشم و گوش و بینی از ماسه پر و گاهی نفس کشیدن دشوار می‌شود. باعث از کار افتادگی سلاح، به خصوص تفنگ‌های «ژ-3» و تیربار می‌شود. به کاربراتور و صافی هوای خودروها لطمه وارد می‌کند و وارد صافی بنزین آنها می‌شود این ماسه‌های روان در منطقه رقابیه، تنگ زلیجان، اطراف جنگل غمقر و شمال چزابه در عرض یک ساعت، جاده‌های ماشین روخاکی و آسفالت را مسدود می‌کند طوری که برای کنار زدن آن باید از «لودر» استفاده کرد و گرنه حتی خودروهای کمک دار قادر به عبور از آن نیستند گاهی بیش از پنجاه نفر سرباز ساعت‌ها با بیل به تخلیه یک مسیر 10 متری ماسه روان در عرضه جاده آسفالت رقابیه پرداخته‌اند و خسته و عاجز شده‌اند تا جاده را قابل عبور کنند.

آن هم در عرض نیم ساعت دوباره مسدود می‌شده و چه بسیار ماشین‌ها که در مسیر متوقف شده‌اند عبور از تپه‌های ماسه‌ای در محدوده بین چزابه فکه و رقابیه در فصل‌های بهار و تابستان بسیار خطرناک و چنانچه هنگام وزش باد باشد و نیروی امدادی به موقع نرسد، فرد پیاده تلف می‌شود اخبار زیادی از مفقود شدن و هلاکت افراد ناآشنا و تعدادی از رزمندگان در عملیات‌ها در اثر طوفان ماسه و گرمای شدید این منطقه شنیده شده است در جریان تک فریبنده روز 11 اردیبهشت‌ماه سال 1361 توسط «لشکر 77» و بسیجیان تعدادی رزمنده پس از عبور از «تپه 182» در داخل «رمل» گیر افتادند و چند نفر از آنان نیز شهید شدند و چنانچه هوانیروز به داد آنها نمی‌رسید همگی به شهادت می‌رسیدند. در «ابوغویر»، «حمه ئید» و شیخ حاوی هنگام وزش باد گاهی ملحفه و پتو بر خود می‌پوشانیدیم و سروصورت خود را در زیر ملبوس پنهان می‌کردیم؛ اما باز هم از نفوذ ماسه به داخل لباس و روی پوست جلوگیری نمی‌شد.

یک بار هنگام شناسایی حاشیه دویرج، روی پل «چهل دهنه» واقع بر روی رودخانه «چیخواب» گرفتار طوفانی عجیب و ترس‌آور از شن و ماسه شدیم که شدت و عظمت آن قابل وصف نیست. زمین و هوا پر از گرد و خاک و ماسه و هوا تیره و تار شده بود. صدای سوت وزش ماسه و شن‌های روان لحظه‌ای قطع نمی‌شد. شدت طوفان ما را تکان می‌داد و چنانچه سرپا می‌ایستادیم قطعا ما را به حرکت در می‌آورد و خطر سقوط از پل هم وجود داشت. هنگامی که بر زمین تکیه دادم ماسه به شدت به تنم اصابت می‌کرد و هر بار باد و طوفان مرا تکان می‌داد وقتی از زمین بلند شدم، دیوار کوچکی به ارتفاع حدود 20 سانتیمتر در اطرافم تشکیل شده بود برای مدتی تشخیص سمت و جهت غیرممکن و تنفس دشوار می‌شد.

ادامه این وضع غیرقابل تحمل بود. این حادثه برای من واقعا عجیب و ترس‌آور بود و فکر می‌کردم اگر کمی بیشتر ادامه پیدا کند خفه می‌شوم و یا در زیر ماسه روان کشته خواهم شد. نمی‌دانم بقیه هم واقعا احساس ترس کرده بودند یا خیر؟ اما چند نفر از همراهان سریع‌تر خود را به یکی از دهانه‌های پل رسانده بودند و موقعیت بهتری داشتند. برای لحظاتی در عمق خطر بلیات طبیعی و شگفتی آثار عظمت خدا اندیشه کردم به خدا پناه بردم و از اینکه در اوقات خوشی و استفاده بی‌دریغ از نعمت‌های الهی غافل می‌شویم خود را سرزنش کردم.